

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرحله‌ی آماده‌سازی فایل			
تکمیل مآخذ و ویرایش نهایی	ویرایش دوم	ذکر مآخذ	تصحیح و ویرایش اولیه

شاخص‌های توفیق در بهره‌مندی از محضر اولیای خدا

حدیثی از امام صادق علیه السلام برایتان می‌خوانم. این حدیث را هم اکثریت شما به احتمال زیاد نشنیده باشید. حدیث بسیار جالب و مهمی است. جوامع روایی آن را نقل کرده‌اند. اصل حدیث از "إرشاد القلوب دیلمی" است و در مجموعه‌ی ورام هم آمده است.

«وَرُويَ عَنِ الصَّادِقِ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ لِبَعْضِ تَلَامِيذِهِ (تَلَامِيذَتِهِ) يَوْمًا¹» از امام صادق علیه السلام روایت شده است که یک روز به یکی از شاگردان خود فرمودند: «أَيُّ شَيْءٍ تَعَلَّمْتَ مِنِّي؟» این همه پیش من آمدی؛ این همه سال پای صحبت‌های من نشستی؛ در مجلس من حاضر شدی؛ چه یاد گرفتی؟ میوه‌ی این همه آمدن و رفتن و نشستن‌ها چیست؟ ثمره‌اش کو؟

این سؤال بسیار مهمی است که جا دارد هر یک از خودمان بپرسیم. مثلاً همین جلسه که به بنده افتخار می‌دهید و می‌آیید و شما را می‌بینم؛ بعضی از شما سال‌هاست به این مجلس می‌آیید؛ شاید ده سال، شاید هم بیشتر. اگر از شما بپرسم: «أَيُّ شَيْءٍ تَعَلَّمْتَ مِنِّي؟» این همه آمدی، از من چه یاد گرفتی؟ خوب است فکر کنیم ببینیم چه جوابی داریم. متن حدیث را که بخوانیم، معلوم می‌شود.

«قَالَ لَهُ يَا مَوْلَايَ ثَمَانِ مَسَائِلَ» این شاگرد امام صادق علیه السلام بعد از سال‌ها حضور در مجلس درس و خطابه و ارشاد و تدریس امام صادق علیه السلام عرضه داشت: ای مولای من، هشت مسأله را از شما یاد گرفته‌ام. «قَالَ عليه السلام فَصَّهَا عَلَيَّ لِأَعْرِفَهَا» امام صادق علیه السلام فرمودند: آنها را تعریف کن. تو که گفתי هشت نکته در

¹ نسخه بدل‌های روایت را هم می‌خوانم که روایت را کامل خوانده باشم.

طول این سال‌ها از من یاد گرفته‌ای، آنها را برای من توضیح بده تا بدانم. «قال:» حال این شاگرد دستاورد سال‌ها حضور در مجلس امام صادق علیه السلام را به خود حضرت گزارش می‌کند.

«الْأُولَى رَأَيْتُ كُلَّ مَحْبُوبٍ يُفَارِقُ مَحْبُوبَهُ عِنْدَ الْمَوْتِ (يُفَارِقُ عِنْدَ الْمَوْتِ حَبِيبَهُ)» اولین چیزی که از شما یاد گرفتم این است که دیدم موقع مرگ، هر محبوب از حبیبش جدا می‌شود؛ وقتی مرگ می‌آید، هر عاشق و معشوقی از هم جدا می‌شوند؛ دو نفر که همدیگر را دوست دارند؛ از هم جدا می‌شوند. ممکن است انسانی به پست و مقام، پول و ثروت، خانه و قصر، ماشین و مرکبی عشق بورزد؛ به هرچه دل بستیم، هنگام مرگ از آن جدا می‌شویم. این شاگرد عرض کرد دیدم هر عاشقی هنگام مرگ از معشوقش جدا می‌شود. «فَصَرَفْتُ هَمِّي (هَمَّتِي) إِلَى مَا لَا يُفَارِقُنِي بَلْ يُؤْنِسُنِي فِي وَحْدَتِي وَ هُوَ فِعْلُ الْخَيْرِ» وقتی دیدم هنگام مرگ هر عاشق از معشوقش جدا خواهد شد، همت خود را از جانب این معشوق‌هایی که بالأخره یک روز باید از آنها جدا شد، به سوی چیزی گرداندم که هیچ وقت مرا ترک نمی‌کند، بلکه بعد از مرگ و در قبر که تنها هستم، مونس من خواهد بود. «وَ هُوَ فِعْلُ الْخَيْرِ» و آن عمل خیر است. این را محبوب خود قرار دادم و همتم را مصروف کار خیر انجام دادن کردم؛ نه مصروف پول و ثروتی که عاشقش هستم؛ یا پست و مقامی که عاشقش هستم و یا چیزهای دیگر. از همه‌ی آنها رو برگرداندم و همه‌ی همتم را مصروف فعل خیر قرار دادم. «قَالَ علیه السلام أَحْسَنْتَ وَ اللَّهُ» امام صادق علیه السلام فرمودند: به خدا آفرین بر تو! عجب چیزی از من یاد گرفتی!

«الْثَّانِيَةُ قَدْ (قَالَ) رَأَيْتُ قَوْمًا يُفَخَّرُونَ بِالْحَسَبِ وَ آخِرِينَ بِالْمَالِ وَ الْوَلَدِ وَ إِذَا ذَلِكَ لَا فَخْرَ فِيهِ» عرضه داشت دومین چیزی که از شما یاد گرفتم این است؛ دیدم عده‌ای از مردم به حَسَب و نسب خودشان خیلی فخر و افتخار می‌کنند؛ که ما از فلان خاندان و تباریم. گروه دیگری را دیدم که به ثروت یا فرزندان و نسلشان افتخار می‌کنند؛ که پسر دکترا فلان دارد؛ دختر دکترا فلان دارند؛ فرزندانم چنین و چنانند؛ ثروت آن‌چنانی دارند؛ این یکی رئیس فلان جاست؛ آن یکی مدیر فلان جاست. یا به ثروت انبوه خود افتخار می‌کند و فخر می‌فروشد. در حالی که دیدم هیچ یک از اینها افتخار ندارد. «وَ رَأَيْتُ

الْفَخْرَ الْعَظِيمَ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى 'إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقَاكُمْ'^۲ دیدم آنچه برای انسان افتخار بزرگ است، چیزی است که در کلام خدای متعال بیان شده است که فرمود: گرامی‌ترین شما نزد خدا پرهیزکارترین و باتقواترین شماست. «فَأَجْتَهَدْتُ أَنْ أَكُونَ عِنْدَ اللَّهِ كَرِيمًا» دیدم این که مردم من را خیلی مهم و بزرگ بدانند و من بخواهم پیش آنها افتخار کنم و آنها من را بالا بنشانند، مفت نمی‌ارزد؛ هیچ ارزشی ندارد. همه‌ی تلاشم را متمرکز کردم در این که پیش خدا گرامی و محترم باشم. «قَالَ ﷺ أَحْسَنْتَ وَ اللَّهُ» امام صادق علیه السلام فرمودند: به خدا آفرین بر تو با این درس‌هایی که از من یاد گرفتی!

«الثَّالِثَةُ قَالَ رَأَيْتُ النَّاسَ فِي لَهْوِهِمْ وَ طَرَبِهِمْ (رَأَيْتُ لَهْوَ النَّاسِ وَ طَرَبَهُمْ)» عرضه داشت مردم را دیدم، در لهو و لعب مشغولند؛ در خوش‌گذرانی‌های و عیاشی‌ها و مجالس عیش و نوش سرگرمند. «وَ سَمِعْتُ قَوْلَهُ تَعَالَى «وَ أَمَا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ»^۳ و من این سخن خدا را شنیدم که می‌فرماید: هرکس از مقام و منزلت پروردگارش بترسد و خداترس باشد و نفس خود را از هوسبازی و هوسرانی و هوس‌جویی باز دارد، بهشت مأوی^۱ و بازگشت‌گاه او خواهد بود. من مردم را در مجالس عیش و نوش و امثال آن دیدم؛ این سخن خدا را هم شنیدم. «فَأَجْتَهَدْتُ فِي صَرْفِ الْهَوَىٰ عَنِ نَفْسِي» همه‌ی تلاش و کوشش خودم را در بازداشتن هوس‌ها از نفس خودم متمرکز کردم؛ که تن به هوسرانی ندهم؛ دنبال هرچه دلم خواست و هوای نفسم بود، نروم. «حَتَّى اسْتَقَرَّتْ (اسْتَقَرَّتْ) عَلَي طَاعَةِ اللَّهِ تَعَالَى» و این کار را به‌قدری ادامه دادم تا این نفس من در مسیر طاعت و بندگی پروردگار مستقر شد؛ به جای دنباله‌روی از هوا و هوس‌ها و عیش و نوش‌ها و لذت‌جویی‌ها. «قَالَ ﷺ أَحْسَنْتَ وَ اللَّهُ» امام صادق علیه السلام فرمودند: به خدا آفرین بر تو به خاطر این درس‌هایی که از من آموختی!

^۲ سوره‌ی حجرات، آیه‌ی ۱۳.

^۳ سوره‌ی نازعات، آیه‌های ۴۰ و ۴۱.

«الرَّابِعَةُ: قَالَ رَأَيْتُ كُلَّ مَنْ وَجَدَ شَيْئاً يُكْرَمُ عِنْدَهُ اجْتَهَدَ فِي حِفْظِهِ»، عرض کرد چهارمین چیزی که از شما یاد گرفتم این است؛ دیدم در نظر هریک از مردم، چیزی که به دست می‌آورند و برای آنها خیلی چیز مهم و ارزشمند و عزیز است؛ تلاش می‌کنند که آن را از دست ندهند و حفظش کنند. مثلاً پست و مقامی است، برای خودشان نگه دارند؛ یا پول و ثروتی است؛ یا خانه و منزلی است. هرچه که در نظرشان گران‌قیمت است، همه‌ی تلاششان را می‌کنند که نکند از دستشان برود و حفظش کنند. تمام اجتهاد و مجاهدتشان در مسیر حفظ آن چیزی است که در نظرشان خیلی عزیز و گرامی است. «وَسَمِعْتُ قَوْلَهُ تَعَالَى: «مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضاً حَسَناً فَيُضَاعِفَهُ لَهُ وَ لَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ»^۴ و من سخن خدای متعال را شنیدم که می‌فرمود چه کسی است که به خدای متعال قرض‌الحسنه دهد تا خدای متعال در مقابل آن چیزی را که او قرض داده است، مضاعف و چندین برابر کند و علاوه بر آن در نزد خدا اجر بسیار کریم و گرامی و بزرگ و عظیمی برای چنین کسی که به خدا قرض‌الحسنه می‌دهد وجود خواهد داشت. من این سخن خدا را شنیدم؛ دیدم خدا می‌گوید هرکس به من قرض دهد، چندین برابر به او برمی‌گردانم و علاوه بر آن اجر کریم هم به او می‌دهم. «فَأَحْبَبْتُ الْمُضَاعَفَةَ وَ لَمْ أَرَ أَحْفَظَ مِمَّا يَكُونُ عِنْدَهُ» آنها می‌خواستند چیزی را که دارند حفظ کنند؛ اما من دوست داشتم چیزی که دارم بیشتر شود؛ چندین برابر شود؛ همّت من از آنها بالاتر بود. علاوه بر این که دیدم هیچ چیز محفوظ‌تر از آن چیزی که نزد خداست نخواهد بود. به تعبیر قرآن «مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَ مَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ»^۵ هرچه پیش شماست، فانی‌شدنی است و تمام می‌شود. اما آنچه پیش خداست، باقی و ماندنی است. پس اولاً دلم خواست آنچه دارم زیاد شود. «فَأَحْبَبْتُ الْمُضَاعَفَةَ» ثانیاً «وَ لَمْ أَرَ أَحْفَظَ مِمَّا يَكُونُ عِنْدَهُ» حال که این‌طور شد، «فَكُلَّمَا وَجَدْتُ شَيْئاً يُكْرَمُ عِنْدَهُ وَجَّهْتُ بِهِ إِلَيْهِ لِيَكُونَ لِي ذُخْراً إِلَى وَقْتِ حَاجَتِي» لذا هرچه را به دستم

۴. سوره‌ی حدید، آیه‌ی ۱۱.

۵. سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۹۶.

آمد که دیدم برایم خیلی عزیز است، پیش خدا فرستادم؛ متوجه خدایش کردم؛ به خدا رو کردم و گفتم خدایا این خدمتِ شما. «لِيَكُونَ لِي ذُخْرًا إِلَى وَقْتِ حَاجَتِي» تا این را ذخیره و حفظ کند و نگه دارد برای زمانی که محتاج خواهم بود؛ دستم خالی خواهد بود و هیچ چیز ندارم. برای روز فقر و فاقه و نداری خودم پیش خدا سپردم که برای من نگه دارد. «قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَحْسَنْتَ وَ اللَّهُ» امام صادق علیه السلام فرمودند: به خدا آفرین بر تو، چه خوب شاگردی بود!

«الْخَامِسَةُ: قَالَ رَأَيْتُ حَسَدَ النَّاسِ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ وَ سَمِعْتُ قَوْلَهُ تَعَالَى: «نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ رَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُخْرِيًّا وَ رَحِمْتُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ»^ع. عرض کرد پنجمین نکته، دیدم مردم به خاطر چیزهایی که نصیب برخی شده است، به یکدیگر حسد می‌ورزند؛ ثروت، مقام، شهرت، زیبایی، زور بازو، هرچه دارد، دیگران به او حسد می‌ورزند. این حسد ورزیدن مردم به یکدیگر را دیدم. این سخن خدای متعال را هم شنیدم که می‌فرماید: «نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» ما معیشت و روزی مردم را در زندگی دنیوی‌شان تقسیم کردیم «وَ رَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ» به بعضی‌ها بیشتر از دیگری دادیم. به یکی مقام بالاتری دادیم، به یکی پایین‌تر؛ به یکی ثروت بالاتری دادیم، به یکی پایین‌تر. «لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُخْرِيًّا» برای این که گروهی از اینها گروه دیگر را به عنوان کارمند خود بگیرند؛ از خدمت‌های دیگری استفاده کنند؛ شخص مقابل را مسخر خود قرار دهند. این شخص زور زیادی دارد؛ دیگری پول زیادی دارد؛ دیگری ذهن قوی و هوش بالایی دارد. هرکس چیزی در دنیا روزیش شده است. این تفاوت عطایایی که داشتیم، برای این بود که مردم به هم نیازمند باشند و از خدمت یکدیگر بهره گیرند. «وَ رَحِمْتُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ» از اینها که دنیاست؛ چه ثروت، چه مقام، چه چیزهای دیگر، قسمت کردیم و به هرکس سهمیه‌ای دادیم؛ اما بدان که رحمت پروردگار تو از همه‌ی این چیزهایی که مردم جمع می‌کنند، بهتر و ارزشمندتر است. «فَلَمَّا عَرَفْتُ أَنَّ رَحْمَةَ اللَّهِ خَيْرٌ مَّا يَجْمَعُونَ مَا (فَمَا) حَسَدْتُ أَحَدًا وَ لَا أَسْفُتُ عَلَيَّ مَا فَاتَنِي» وقتی

^ع. سوره‌ی زخرف، آیه‌ی ۳۲.

فهمیدم رحمت پروردگار از همه‌ی این دارایی‌هایی که دیگران دارند و به خاطر آن مورد حسد قرار می‌گیرند، بهتر است و اینها در برابر رحمت پروردگار بی‌ارزش است؛ چیزی نیست و به حساب نمی‌آید، به احدی به خاطر دنیایی که دارد حسد نورزیدم. و به خاطر چیزهایی که ندارم، ذره‌ای متأسف نشدم. **«قَالَ ﷺ: أَحْسَنْتَ وَ اللَّهُ»** امام صادق علیه السلام فرمودند: به خدا آفرین بر تو شاگرد!

«السادسة: قَالَ رَأَيْتُ عداوةَ النَّاسِ بَعْضِهِمْ لِبَعْضٍ فِي دارِ الدُّنْيَا» عرض کرد ششمین درسی که از شما یاد گرفتم این است؛ دشمنی مردم با همدیگر را در زندگی دنیا دیدم. دیدم مردم با هم دشمنی می‌کنند. این شخص کینه‌ی او را به دل گرفته است؛ این کس از آن یکی عقده دارد؛ این فرد برای آن یکی دندان تیز می‌کند. این شخص به دیگری چنگال نشان می‌دهد؛ همه دنبال نقشه کشیدن برای از پا درآوردن دشمن‌هایشان هستند؛ دیدم مردم درگیر دشمنی‌های با یکدیگرند. **«وَ الْحَزازَاتِ الَّتِي فِي صُدُورِهِمْ»** و دیدم کینه‌های شدید در سینه‌هایشان است. از شدت خشمی که نسبت به یکدیگر دارند، قلبشان می‌سوزد. این دشمنی‌ها و خشم و خشونت‌ها را دیدم، **«وَ سَمِعْتُ قَوْلَ اللَّهِ تَعَالَى «إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا»^۷** در کنار دشمنی‌های مردم با یکدیگر، صدای خدای متعال را شنیدم که می‌فرمود: شیطان دشمن واقعی شماست؛ پس شما هم او را به عنوان دشمن اختیار کنید. وقتی این سخن خدا را شنیدم، **«فَأَشْتَعَلْتُ بِعداوةِ الشَّيْطَانِ عَن عداوةِ غَيْرِهِ»** به عداوت و دشمنی ورزیدن نسبت به شیطان، مشغول شدم و از این‌که به غیر شیطان دشمنی ورزم و غیر شیطان را دشمن خود تلقی کنم؛ بازماندم. تمام فکر و ذکرم سراغ دشمن اصلی رفت که شیطان است. همه‌ی عداوت‌های افراد به یکدیگر را هم شیطان ایجاد می‌کند؛ **«إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمْ الْعداوةَ وَ الْبَغْضاءَ»^۸** شیطان است که اراده کرده است بین شما دشمنی و کینه را حاکم کند. لذا وقتی همه‌ی حواسم رفت سراغ دشمن واقعی‌ام که شیطان است، احساس دشمنی‌یی نسبت به غیر نداشتم. همه‌ی کینه‌ام، توجهم، نقشه

^۷ سوره‌ی فاطر، آیه‌ی ۶.

^۸ سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۹۱.

کشیدن‌هایم، زورآزمایی‌هایم و حمله‌ور شدن‌هایم علیه شیطان متمرکز شد. «قَالَ ﷺ: أَحْسَنْتَ وَ اللَّهُ»
حضرت فرمودند: به خدا آفرین بر تو!

«السَّابِعَةُ قَالَ رَأَيْتُ كَدْحَ النَّاسِ وَ اجْتِهَادَهُمْ فِي طَلَبِ الرِّزْقِ» هفتمین درسی که از شما آموختم این است؛
مردم را در رنج کشیدن‌های شدیدشان و تقلای‌های فراوانشان در کسب روزی مشاهده کردم. «وَ سَمِعْتُ
قَوْلَهُ تَعَالَى «وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ. مَا أُرِيدُ مِنْهُمْ مِنْ رِزْقٍ وَ مَا أُرِيدُ أَنْ يُطْعَمُوا. إِنَّ اللَّهَ هُوَ
الرِّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ»^۱ آن جان‌کندن‌های مردم را در مسیر طلب رزق دیدم؛ سخن خدای متعال را
هم شنیدم که فرمود: جن‌ها و انسان‌ها را نیافریدم مگر برای این‌که من را عبادت کنند؛ من از آنها
روزی نمی‌خواهم؛ من از آنها نمی‌خواهم برای من طعام تهیه کنند. خداست که روزی‌دهنده است و در
روزی دادنش هم توانمند است؛ یعنی کم نمی‌آورد؛ ضعیف نیست؛ و هم متین است؛ با استحکام و
حساب شده عمل می‌کند. این سخن خدا را که شنیدم، «فَعَلِمْتُ أَنَّ وَعْدَهُ حَقٌّ وَ قَوْلَهُ تَعَالَى صِدْقٌ»
دانستم که وعده‌ی خدا حق و سخن خدا راست است. وقتی سخن خدا را راست تلقی کردم که فرمود
رِزَّاقٍ مِنْهُ؛ من از شما روزی نمی‌خواهم؛ نمی‌خواهم شما برای من غذا فراهم کنید؛ روزی‌دهنده‌ی شما
من صاحب توانمندی و متانتم؛ این حرف را که باور کردم، «فَسَكَنتُ إِلَى وَعْدِهِ وَ رَضِيتُ بِقَوْلِهِ وَ اسْتَعَلْتُ
بِمَا لَهُ عَلَى عَمَّا لِي عِنْدَهُ» وقتی حرف خدا را باور کردم، در کنار این وعده‌ای که خدا به ما داد، آرامش
پیدا کردم. آن همه نگرانی‌ها و فکر و خیال‌ها رفت که چه می‌شود؟ از کجا بی‌آورم؟ اگر قیمت‌ها
این‌گونه شود؛ اگر جنگ شود؛ اگر قحطی شود؛ اگر پردرآمیرم؛ چه خواهد شد؟ همه‌ی این فکر و
خیال‌ها رفت. کنار این وعده‌ی خدا که روزی شما بر عهده‌ی من است و من در روزی دادن به شما
توانمندم؛ روزی شما را خواهم رساند؛ در کنار این وعده‌ی خدا آرامش پیدا کردم و به این سخن خدا
خشنود و راضی شدم. «وَ اسْتَعَلْتُ بِمَا لَهُ عَلَى عَمَّا لِي عِنْدَهُ» و به جای این‌که مشغول شوم برای کسب
چیزی که خدای متعال خودش قبول کرده است به من بدهد؛ خودش به عهده گرفته است. قرآن

^۱ سوره‌ی ذاریات، آیات ۵۶-۵۸.

فرمود: «وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا»^{۱۰} به جای این که همه‌ی عمرم را مشغول این شوم که بروم دنبال تقلا برای چیزی که خود خدا به عهده گرفته است که به من برساند، رفتم دنبال وظایفی که خدا بر عهده‌ی من قرار داده است. به جای این که همه‌ی فکر و ذکرم کسب روزی و افزایش و طلب رزق شود، همه‌ی فکر و ذکرم رفت سراغ این که خدا من را برای چه آفریده است؟ چه وظایفی برای من قرارداده است؟ من چه مسئولیتی در پیشگاه خدا دارم؟ باید چه کار کنم؟ چه کار نکنم؟ همه‌ی فکر و ذکرم سراغ این رفت. «قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَحْسَنْتَ وَ اللَّهُ» فرمود: به خدا آفرین بر تو ای شاگرد!

«الْثَامِنَةُ قَالَ رَأَيْتُ قَوْمًا يَتَّكِلُونَ عَلَى صِحَّةِ أَبْدَانِهِمْ وَ قَوْمًا عَلَى كَثْرَةِ أَمْوَالِهِمْ وَ قَوْمًا عَلَى خَلْقِ مِثْلِهِمْ وَ سَمِعْتُ قَوْلَهُ تَعَالَى: «وَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا. وَ يَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَ مَنْ يَتَّوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا»^{۱۱}». هشتمین چیزی که از شما یاد گرفتم این بود؛ دیدم همه‌ی اتکا و اتکال و اعتماد مردم، یک گروهشان به بدن سالم و قوی‌یی است که دارند؛ گروه دیگر به ثروت انبوهی است که دارند؛ عده‌ای دیگر هم به انسان‌هایی مثل خودشان تکیه کرده‌اند. در کنارش این سخن خدای متعال را شنیدم که فرمود: هر کس تقوا پیشه کند، خدا بن‌بست‌ها را به روی او باز می‌کند و از جایی که او حساب نمی‌کند، به او روزی می‌دهد و هر کس بر خدا توکل کند و نقطه‌ی اتکانش را خدا قرار دهد و اعتمادش به خدا باشد، خدا او را کفایت می‌کند و همه‌ی نیاز او را تأمین می‌کند. «إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ» خدا ضعیف نیست؛ خدا هر کار که بخواهد انجام دهد، به سرانجام می‌رساند؛ کار را تا انتها پیش می‌برد؛ کارش ناقص نمی‌ماند؛ نیمه‌ی راه از کار باز نمی‌ماند. «قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا» و خدا برای هر چیز اندازه‌ای قرار داده است؛ تقدیری مقدر کرده است. این حرف خدا را که شنیدم، «فَاتَّكَلْتُ عَلَى اللَّهِ وَ زَالَ اتِّكَالِي عَنْ غَيْرِهِ» نقطه‌ی اعتماد توکل و اتکال خودم را خدا قرار دادم.

۱۰. سوره‌ی هود، آیه‌ی ۶.

۱۱. سوره‌ی طلاق، آیه‌های ۲ و ۳.

همه‌ی توکل و اعتمادم را به خدا کردم. همه‌ی اتکاء و اتکالم به غیر خدا از بین رفت و به غیر خدا تکیه نکردم. «قَالَ ﷺ لَهُ: وَ اللَّهُ إِنَّ التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ وَ الزَّبُورَ وَ الْفُرْقَانَ وَ سَائِرَ الْكُتُبِ تَرْجِعُ إِلَى هَذِهِ الْمَسَائِلِ.»^{۱۲} بعد از این که آن شاگرد هشت درسی را که از خدمت حضرت آموخته بود، عرض کرد، امام صادق علیه السلام فرمودند: به خدا سوگند، تورات موسی علیه السلام، انجیل عیسی علیه السلام، زبور داود علیه السلام، فرقان پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و همه‌ی کتاب آسمانی دیگر به همین هشت نکته‌ای که تو آموختی، برمی‌گردند.

این حدیث خیلی جای تأمل دارد. هم تک تک این آموزه‌های هشت‌گانه چقدر نکته‌های مهم و حیات‌بخشی است؛ و هم این که یاد بگیریم؛ حساب کنیم ببینیم این همه ما به کلاس‌ها و مجالس دینی رفتیم چه چیز یاد گرفتیم؟ ثانیاً توضیح نداد که من از شما این حرف‌ها را یاد گرفتم و شروع نکرد به این که احادیثی که حفظ کرده است، بخواند؛ خیر. تحولاتی که در او اتفاق افتاده بود را می‌گوید چیزهایی است که از شما یاد گرفته‌ام. این که فقط مطالبی را حفظ کرده است و بلد است و می‌تواند همه را طوطی‌وار خدمت حضرت تکرار کند، مهم نبود. این که حضرت مدام می‌فرمودند احسنت والله چیزهایی بود که منشأ تحوّل او بود؛ درس زندگی، انسانیت و کمال آموخته بود و به کار بسته بود. پس اگر خواستیم ببینیم چه یاد گرفته‌ایم، ببینیم چه تغییری در ما اتفاق افتاده است؛ چه تحوّل در ما شکل گرفته است. این چیزی است که انسان می‌تواند در یک محفل روحانی و یک مجلس دینی دستاورد خود بداند و بگوید اینها را یاد گرفته‌ام. نه مثل بنده که چهار تا عبارت را طوطی‌وار حفظ کرده‌ام. لفظ می‌گویم و معنا زخدا می‌طلبم. این چه ارزشی دارد؟ افراد مثل بنده به کجا رسیده‌اند که شما بخواهید اینها را از بنده یاد بگیرید و حفظ کنید. مهم این است که انسان واقعاً تغییر کند؛ انسان دیگری شود؛ یک تأثیر عملی بپذیرد. اگر این اتفاق بیفتد، هم خود شما سعادتمند خواهید بود، هم دیگران با دیدن شما جذب این راه می‌شوند و بدون این که یک کلمه صحبت کرده باشید، خودشان به این مسیر جذب می‌شوند. «كُونُوا دُعَاةَ النَّاسِ بِغَيْرِ أَلْسِنَتِكُمْ (بِأَعْمَالِكُمْ) وَ لَا تَكُونُوا دُعَاةَ

^{۱۲}. دیلمی، إرشاد القلوب، ج ۱، ص ۱۸۷ و ورام بن ابی فارس، مجموعه ورام، ج ۱، ص ۳۰۳.

التاسِ بِالسَّتِّكُمْ»^{۱۳} فرمودند مردم را نه با زبانتان، بدون زبان، با اعمال و رفتارهای زیبا و متعالی‌یی که

دارید، جذب مکتب اهل بیت علیهم‌السلام و مکتب قرآن کنید.

این حدیث هم الحق حدیث پرمغز و پرمعنا و حیات‌بخشی بود.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ

^{۱۳}. مجلسی، بحار، ج ۵، ص ۱۹۸ و ج ۶۷، ص ۳۰۹.